**فقه، جلسه 42: 2/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در این بود که اگر بعد از عده روشن شد که مقدمات عده به نحو صحیحی انجام نشده، فحص درست انجام نشده، مدت ۴ سال نگذشته، یا شروط طلاق محقق نبوده، این باید تدارک بشود. ازدواج هم صورت گرفته باشد، ازدواج باطل است، این طبق قاعده است. ایشان می‌فرمایند که اگر زوج ثانی دخل بها حرمت علیه ابدا. اگر زوج دوم دخول هم کرده باشد، حرمت ابد دارد. این مسائلش فعلاً گذشت. فقط یک ذیلی داشت، آن این بود که گاهی اوقات می‌گویند که در صورتی که ثابت بشود که مرگ شوهر قبل از عقد بوده و موقع عقد شوهر مرده بوده، اینجا حرمت ابد نمی‌آورد. چون اینجا واقعاً ذات بعل نبوده، که ادلة حرمت ابد در تزویج ذات بعل این مورد را بگیرد. و در عده هم نبوده، چون عده متوقف بر طلاق صحیح هست، و فرض این است که این طلاق، طلاق صحیحی نبوده، بنابراین این نظیر تزویجی هست که بعد از مرگ و قبل از بلوغ خبر اتفاق بیفتد. و نظیر آن هست. مرحوم سید بحث این‌که تزویج واقع بعد الموت و قبل بلوغ الخبر آیا حرمت ابد می‌آورد یا نمی‌آورد را در عروه متعرض شدند و ایشان عقیده‌شان این هست که مناط در حرمت ابدیه، عقد مع الدخول قبل انقضاء العدة است، لا الوقوع در عده.

این مسأله را ایشان در کتاب النکاح متعرضش شدند، به تناسب تعرض مرحوم سید در کتاب نکاح حاج آقا مفصل به این بحث پرداختند. بحث‌هایی که آنجا هست، اکثر بحث‌هایش را می‌شود اینجا تطبیق داد، ولی خب بعضی بحث‌هایش اینجا تطبیق نمی‌کند، من چکیدة فرمایشات حاج آقا در آنجا را اینجا عرض می‌کنم و آن قسمت‌هایی که تطبیق نمی‌کنند، عرض می‌کنم که تفاوت ما نحن فیه با آن بحث چی است که بعضی از نکات آن بحث اینجا تطبیق نمی‌کند.

یک بحث این بود که حرمت ابد را ما به خاطر اولویت بدانیم کما این‌که در تزویج ذات بعل از باب اولویت مطلب را تمام بکنیم، گذشت که اولویت صحیح نیست.

مرحوم آقای خویی اصل این‌که ملاک تزویج قبل از انقضاء عده هست را پذیرفتند، ولی نه به مناط اولویت و با استدلال به اولویت، بلکه دو تا استدلال دیگر مطرح می‌کنند، این دو تا استدلال را حاج آقا مفصل آنجا بحث کردند.

استدلال اول را حاج آقا توضیح می‌دهند که استدلال اول باید به، در تقریرات درست منعکس نشده، باید در استدلال اوّل، دلیل اوّل به این شکل باشد چون ما دو بحث داریم. یک بحث به اعتداد زن، یک بحث در عده بودن زن. اعتداد زن یعنی ترتیب آثار عده را دادن، یعنی یک عمل اختیاری حداد نگه داشتن و اختیاراً ازدواج نکردن. به اعتبار این‌که شوهر فوت شده. اینها متوقف بر این است که علم به فوت شوهر داشته باشد، بلوغ خبر شده باشد. و الا در جایی که بلوغ خبر نشده باشد، این احکام عده را زن بار نمی‌کند. ولی در عده بودن به مجرد مرگ شوهر زن در عده قرار می‌گیرد. پس فرق است بین معتده بودن، یعنی عده نگه داشتن و در عده بودن. و آن چیزی که حرمت ابد بر آن متوقف هست در عده بودن هست، نه عده نگه داشتن و معتده بودن. و به مجرد مرگ شوهر، زن در عده خواهد بود. این بیان اگر تمام باشد در ما نحن فیه هم می‌آید. بگوییم به مجرد مرگ شوهر، زن در عده قرار می‌گیرد، ولو معتده نباشد و عده را نگه نداشته باشد، به عنوان یک فعل اختیاری. اگر واقعاً مرد مرده باشد. زن در عده قرار می‌گیرد. ولی خب حاج آقا آنجا دو تا اشکال مطرح می‌کنند. یک اشکال این است که نص و فتوا اقتضا می‌کند که عده وفات ۴ ماه و ده روز باشد و این لازمة فرمایش آقای خویی این است که عدة وفات ممکن است خیلی بیشتر باشد. ممکن است ۲۰ سال شوهر مرده باشد، با خبر نباشد و ۲۰ سال در عده باشد و این صحیح نیست. این یک نکته.

نکتة دوم این که در خصوص مقام ادله‌ای هست که در بحث بلوغ خبر اقتضاء می‌کند که عدة زن از حین بلوغ خبر هست، نه اعتداد زن. عده زن از حین بلوغ خبر ۴ ماه و ۱۰ روز هست، ۴ تا روایت دارد که این ۴ تا روایت حاج آقا آوردند و می‌فرمایند که اینها با فرمایش آقای خویی سازگار نیست. این یک استدلال.

استدلال دیگر مرحوم آقای خویی، به صحیحة اسحاق بن عمار هست. البته مرحوم آقای خوی این را معتبره تعبیر می‌کنند، ولی حاج آقا صحیحه تعبیر می‌کنند. وجه‌اش را من الآن به نحو اجمال عرض بکنم، در مورد اسحاق بن عمار، نجاشی شیخ طوسی، اسحاق بن عمار ساباطی را به عنوان ثقه دانسته و کتابش را معتبر دانسته، فطحی دانسته و کتابش را هم گفته معتبر است که نشانگر این هست که اسحاق بن عمار فطحی ثقه است. شاید هم تصریح به وثاقتش هم کرده. ولی به هر حال از عبارت شیخ طوسی در فهرست استفاده می‌شود که اسحاق بن عمار ساباطی فطحی ثقه است. ولی نجاشی به فطحی بودنش اشاره نکرده. اسحاق بن عمار صیرفی را ترجمه کرده و به فطحی بودنشان اشاره نکرده، فقط وثاقتش را آورده.

مرحوم علامة حلی این دو تا نفر را یکی دانسته، اسحاق بن عمار صیرفی و اسحاق بن عمار ساباطی را و گفته که به نص شیخ طوسی در فطحی بودن از ظهور کلام نجاشی در امامی بودن رفعیت می‌شود، بنابراین جمع بین کلمات رجالیون این می‌شود که اسحاق بن عمار فطحی ثقه است. علما این نظریه را داشتند تا زمان مرحوم شیخ بهایی. مرحوم شیخ بهایی یک اشکالی مطرح کرده که آن کسی که در فهرست شیخ هست اسحاق بن عمار ساباطی است. و آن شخصی که در رجال نجاشی هست اسحاق بن عمار صیرفی است و اینها دو نفر هستند. اسحاق بن عمار صیرفی امامی ثقه است، اسحاق بن عمار ساباطی فطحی ثقه است. بنابراین روایت‌های اسحاق بن عمار نیازمند به تمدید مشترکات هست. اگر ما روایت‌های موثقات را قبول نکنیم، یک شرط خاصی در صحت روایت موثق داشته باشیم، باید مشخص کنیم که اسحاق بن عمارهای مطلق مراد کی هست، آن وقت یک بحث تنقیح مشترکات اسحاق بن عمار بعد از شیخ بهایی در کلمات وارد شده، نوع علما هم همین دیدگاه شیخ بهایی را پذیرفتند. تا زمانی علامة بحر العلوم. مرحوم علامة بحر العلوم قائل به این مبنا، ایشان تحقیقی دارد، تحقیق مهمی است که اسحاق بن عمار یک نفر بیشتر نیست، آن ساباطی هم نیست و فقط کوفی صیرفی است، و ساباطی بودنی که مرحوم شیخ ذکر کرده، یک اشتباهی هست، توهم این‌که اسحاق بن عمار فرزند عمار ساباطی است. عمار ساباطی فطحی ثقه است و عمار و اصحاب عمار همچنان که در کتب فرق ذکر شده، به فطحی بودن باقی ماندند. ایشان خیال کرده اسحاق بن عمار فرزند عمار ساباطی است و به تبع این اشتباه اسحاق بن عمار را فطحی تلقی کرده. نجاشی در واقع می‌خواهد ناظر به کلام شیخ طوسی در فهرست هست و می‌خواهد کلام شیخ طوسی در فهرست را اصلاح کند و در مقام اصلاحش، تصریح می‌خواهد بکند که اینها خانواده‌ای هستند که بیت عریقی در تشیع هستند و فطحی هم نیستند. که این فرمایش مرحوم علامة بحر العلوم هست که حاج آقا هم آن را پذیرفتند با تأکید بر این نکته که نجاشی در مقام تصحیح مطلب فهرست شیخ طوسی هست. که ما هم مطلب نجاشی در اینجا در مقام تصحیح فهرست شیخ طوسی باشد را بعید نمی‌دانیم، یک تأییدی هم بر فرمایش مرحوم علامة بحر العلوم ذکر کردیم، آن این است که در بعضی از موارد شیخ طوسی در تهذیب یا استبصار به جای عمار ساباطی، اسحاق بن عمار تعبیر کرده. بعضی روایات عمار ساباطی را اشتباهاً از اسحاق بن عمار نقل کرده، و این نشانگر این است که بین عمار ساباطی و اسحاق بن عمار ایشان یک نوع در ذهنش ارتباطی می‌دیده و خود این ارتباط ذهنی که بین این دوتاست تأیید می‌کند فرمایش مرحوم علامة بحر العلوم که اینها را شیخ می‌تواند اشتباه کرده باشد. این محصَّل بحثی که در اینجا هست، که مفصلش در جای خودش باید به آن پرداخته بشود.

بعد از علامة بحر العلوم نوعاً مطلب علامة بحر العلوم را پذیرفتند ولی مرحوم آقای خویی تقریباً همان دیدگاه علامة حلی را در خلاصه و اینها دنبال کرده و اسحاق بن عمار را فطحی ثقه دانسته که بر خلاف تحقیق هست.

این روایت را مرحوم آقای خویی تعبیر معتبره می‌کنند، بنابر تحقیق روایت صحیحه است.

روایت در جامع احادیث شیعه، ابواب العدد، جلد ۲۷، رقم ۴۰۶۲۳، صفحة ۲۶۶، باب ۱۵، از ابواب العدد، روایت ۵. که در کافی و به نقل کافی در تهذیب این روایت وارد شده. روایت این هست، ابو علی الاشعری عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان عن اسحاق بن عمار. اینجا البته صفوان بن اسحاق بن عمار هست که غلط چاپی است. نمی‌دانم صفوان بن یحیی بوده چی بوده، یا صفوان عن اسحاق بن عمار بوده، به هر حال صفوان، صفوان بن یحیی است، عن اسحاق بن عمار، قال سألت ابا ابراهیم علیه السلام عن الامة یموت عنها سیدها قال تعتدّ عدة المتوفی عنها زوجها قلتُ فان رجلاً تزوجها قبل ان تنقضی عدتها قال یفارقها ثم یتزوجها نکاحاً جدیداً بعد انقضاء عدتها. قلتُ فاین ما بلغنا عن ابیک فی الرجل اذا تزوج المرأة فی عدتها و لم تحل له ابدا. قال هذا جاهل.

این موضوع را قبل ان تنقضی عدتها در این روایت قرار داده. قبل انقضاء العدة موضوع هست. این عبارتی که اینجا هست.

حاج آقا ۶-۷ تا اشکال به استدلال مرحوم آقای خویی در کتاب النکاحشان مطرح می‌کنند که من بعضی از این اشکالات را عرض می‌کنم. تفصیلش را بخواهید ملاحظه کنید در خود همان فرمایشات حاج آقا اشاره کنید. ۳-۴ تا از این اشکالات را عرض می‌کنم.

یک اشکالی که مطرح می‌فرمایند، یکی این‌که قبل انقضاء عدتها این ظاهرش این است که عده شروع شده ولی منقضی نشده. این که قبل انقضاء العده مراد از باب سالبة به انتفاء موضوع باشد، یا این‌که اصلاً عده شروع نشده باشد، این خلاف ظاهر هست. این مثال‌هایی را ذکر می‌کنند، مراجعه بفرمایید که اشکال واردی هم هست، قبل انقضاء العدة ظاهرش این است که مراد قبل از شروع در عده را شامل نمی‌شود. حالا اصلاً آیا واقعاً قبل انقضاء العدة، قبل از ازدواج را شامل می‌شود؟ قطعاً شامل نمی‌شود. اصلاً قبل انقضاء العدة معنایش این است که عده هست، ولی هنوز عده منقضی نشده. بنابراین جایی که عده شروع نشده، ولو عده واجب باشد، آن را شامل نمی‌شود. این یک اشکال.

اشکال دیگر که اشکال سوم حاج آقا هست که من این را عرض می‌کنم. آن این است که در روایت ملاحظه را ملاحظه بفرمایید. سائل سؤال کرده، سألتُ ابا ابراهیم علیه السلام عن الامة یموت عنها سیدها قال تعتد عدة المتوفی عنها زوجها قلتُ فان رجلاً تزوجها قبل ان تنقضی عدتها. امام علیه السلام می‌فرماید که تزوج قبل از انقضاء عده حرمت ابد نمی‌آورد. سائل، سؤال می‌کند که روایتی از پدر شما امام صادق علیه السلام نقل شده که تزوج در عده حرمت ابد می‌آورد. امام علیه السلام می‌فرماید که مورد سؤال شما جاهل هست کأنّ موردی که امام صادق علیه السلام آن در مورد جاهل نیست. در مورد عالم است. سؤال این هست که، در سؤال سائل فان رجلاً تزوجها قبل ان تنقضی عدتها هیچ قید عالم بودن ذکر نشده بود، چطور شده که امام علیه السلام آن را بر جاهل تطبیق کردند، باید یک فرد متعارفی باشد که، فرد متعارفش بحث جاهل باشد. مراد از جاهل چی است؟ آیا مراد از جاهل جهل به موضوع هست؟ یعنی اصلاً علم نداشته که شوهرش مرده، یا نسبت به آن شک داشته،با شک در مرگ شوهر اقدام به، خب کسی که نمی‌داند شوهرش مرده یا نسبت به مرگ شوهرش شک دارد، به‌طور طبیعی نمی‌آید ازدواج کند، با چیز شوهردار که ازدواج نمی‌کند. یا شک هم داشته باشد با استصحاب بقای حیات شوهر اینجا ازدواج نمی‌کند. پس بنابراین، این چی بوده که ازدواج کرده، یک صورت دیگر هم این هست که بگوییم اصلاً نمی‌دانسته که باید عده نگه دارد. یا نمی‌داند ازدواج با معتدّه جایز نیست امثال اینها. اینها هم خیلی مستبعد است که اصلاً نداند یا خیال کند به محض این‌که شوهر مرد، یعنی سید مُرد بتواند ازدواج کند. به این شکل نیست. پس مراد از روایت چی است؟ تعبیر حاج آقا این هست که، نکتة مطلب این هست که مشهور هست که لازم نیست کنیز به خاطر مالکش عده بگیرد بلکه به جهت یقین به طهارت رحم مالک سابق باید استبراء کند، و اگر استبراء نکرد، بر مالک جدید استبراء لازم است، در حالی که استبراء بر او کافی نیست، باید عدة وفات بگیرد و استبراء مربوط به فروش کنیز است، که معمول مسلمین این حکم فرعی را نمی‌دانند، پس متعارف است که خود کنیز و همچنین ورثۀ مالک تصور کنند که پس از مدت استبراء حق ازدواج جدید دارد و حضرت سؤال کلی را بر این صورت متعارف حمل کرده و پاسخ داده‌اند. حمل کردن سؤال بر صورت جهل قرینة دیگری است بر این‌که در فرض سؤال عده شروع شده است و سؤال قبل از شروع عده را شامل نمی‌شود. این تعبیری که حاج آقا فرمودند. ولی اینجا دو تا بحث با همدیگر را باید جدا کرد و ظاهراً بحث را باید به شکل دیگری مطرح کرد. این یک بحث، بحث ام ولد است. در مورد ام ولد این مطلب هست که در مورد ام ولد استبراء مطرح است. یک بحث، بحث امه هست، اگر ام ولد نباشد. ام ولد باشد با مرگ شوهر آزاد می‌شود. و چون آزاد می‌شود آن دیگر احکام خاصی را دارد. در مورد ام ولد بحث اختلافی است. یکی از اقوال مشهور همین استبراء ام ولد هست. در مغنی ابن قدامه دارم می‌خوانم.

مسألة و ام الولد اذا مات سیدها فلا تنکح حتی تحیض حیضةً واحدة. این مغنی ابن قدامه، جلد ۹، صفحة ۱۴۸ است. این آدرسی که دارم می‌خوانم.

مسألة و ام الولد اذا مات سیدها فلا تنکح حتی تحیض حیضةً کاملة. ایشان دارد هذا المشهور عن احمد و هو قول ابن عمر و روی ذلک عن عثمان، عایشه و الحسن و الشعبی و القاسم بن محمد و ابی قلابه و مکفول ؟؟؟ ۲۵:۳۵ و مالک و الشافعی و ابی عبید و ابی ؟؟؟ روی عن احمد انها تعتد عدة للوفاة اربعة اشهر و عشرا و هو قول سعید بن مصیب و ابی عیاض و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و خلاص بن عمرو و عمرو بن عبد العزیز و الزهری و یزید بن عبد الملک و الاوزاعی و اسحاق لما روی عن عمرو العاص تا آخر. استدلالاتش بماند.

و حکی ابو الخطاب روایة ثالثة تعتد شهرین و خمسة ایام و لم اجد هذه الروایة عن احمد فی الجامع و لا اظنها صحیحة عن احمد و روی ذلک عن اتّاه و الطاووس و قتاده و یروی عن علی و ابن مسعود و عطا و النخعی و الثوری و اصحاب الرأی ان عدتها ثلاث حیض لانها حرة تستبری فکان استبراءها بثلاث حیض کالحرة المطلقة.

این‌که اینجور اختلافات در موردش هست که بحث استبراء مطرح است آن در مورد ام ولد هست که این بحث‌ها هست. ولی در مورد امه‌ای که متوفی عنها سیدها، عامه این مطلب را هیچ استبراء اصلاً مطرح نیست.

در مغنی ابن قدامه، صفحة ۱۳۷ دارد لو مات عنها و هو حر او عبد قبل الدخول او بعده انقضت عدتها و لتمام اربعة اشهر و عشر ان کانت حرة و لتمام الشهرین و خمسة ایام ان کانت امةً. بعد ایشان دارد که فاما الامة، در صفحة بعد در شرحش، آن عبارت متن بود، در شرحش که صفحة ۱۰۸ هست دارد اما الامة المتوفی عنها زوجها فعدتها شهران و خمسة ایام فی قول عامة اهل العلم منهم سعید بن مصیب و عطا و السلیمان بن یسار و الزهری و قتادة و مالک و الثوری و الشافعی و اسحاق و ابو ثور و اصحاب الرأی و غیرهم الا ابن سیرین فانه قال ما اری عدة الامة الا کعدة الحرة الا ان تکون قد مضت فی ذلک سنة فان السنة احق ان تتبع، تا آخر عبارتی که دارد. و اخذ بظاهر النص و عمومه و لنا اتفاق الصحابة رضی الله عنهم علی ان عدة الامة فی المطلقة علی النصف من عدة الحرة فکذلک عدة الوفاة.

خب این مطلبی که داریم.

در این بحث عدة امة متوفی عنها زوجها در میان خاصه هم اختلاف شدید دارد. به صورت جدی بحث اختلافی است که مرحوم سید در بحث عدة الاماء در صفحة ۱۲۷ مسألة ۱۴ به آن مسأله پرداخته.

اختلفوا فی عدة الامة المتوفی عنها زوجها علی اقوال فان الصدوق و ابن ادریس

مسألة 14: اختلفوا في عدة الأمة المتوفّى عنها زوجها على أقوال، فعن الصدوق و ابن إدريس و جماعة أخرى انّها كالحرة أربعة أشهر و عشرة أيام لجملة من الصحاح و غيرها»

«... و عن: المفيد و ابن أبى عقيل و ابن الجنيد و سلار انّها شهران و خمسة أيام لقاعدة التنصيف.» و یک سری روایات، روایاتش را ذکر می‌کند،

«... و عن جماعة بل أسند إلى الأشهر، و في الرياض بل لعلّ عليه عامة من تأخر التفصيل بين ما لو كانت أم ولد لمولاها فكالحرة، أولا. فخمسة و أربعون» تا آخر روایاتی که ذکر می‌کند. و خود ایشان قول اوّل را ترجیح می‌دهد.

«لأرجحية أخباره بموافقتها لعموم الكتاب و مخالفتها للعامة» ایشان تعبیر می‌کند «لأنّ مذهب جماعة منهم على ما قيل هو التنصيف» نه جماعت نیست اصلاً مذهب عامة عامه، الا ابن سیرین تنصیف هست.

به نظر می‌رسد که این روایت را با توجه به این نکته‌ای که عرض کردم، روایت اسحاق بن عمار را بحث حالا مراد روایت اسحاق بن عمار روشن‌تر می‌شود. بحث استبراء را مطرح نکنیم، بحث این است،

سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن الامة یموت عنها سیدها قال تعتد العدة متوفی عنها زوجها.

این روایت می‌گوید که باید ۴ ماه و ۱۰ روز عده نگه دارد. خب مشهور بین عامه، یعنی کالاجماعی در بین عامه این هست که دو ماه و ۵ روز کافی است. یعنی نصف چهار ماه و ده روز، ۲ ماه و ۵ روز کافی است. این فان رجلاً تزوجها قبل ان تنقضی عدتها یعنی این حکمی که تعتد العدة متوفی عنها زوجها را نمی‌دانسته. به اعتبار این‌که در بعضی روایات دیگری ما داریم که ۲ ماه و ۵ روز اتفاق عامه تقریباً بر این هست که ۲ ماه و ۵ روز کفایت می‌کند، به خاطر همین ازدواج کرده. پس موضوع بحث موضوعی هست که جاهل به مدة العدة بوده. نه جاهل به اصل عده. اصل عده را مکتفی نداند خیلی مستبعد است. جاهل با توجه به این‌که مشهور بین عامه، یعنی کالاجماعی در بین عامه این هست که ۲ ماه و ۵ روز کافی هست، روایات زیادی هم بر طبق آن وارد شده، روایت مختلف که آنها تقیه‌ای هست. این هم در واقع، این‌که جاهل هست محمول به این است که مدت عده را خیال می‌کرده ۲ ماه و ۵ روز هست، در حالی که مدت عده، عدة امه مثل عدة حره ۴ ماه و ۱۰ روز بوده، بنابر این این روایت مربوط به صورتی که اصلاً شروع در عده شده نبوده. بلکه مربوط به جایی هست که داخل عده شده، عدة ناقص نگه داشته. بعد از ۲ ماه و ۵ روز ازدواج کرده و این این روایت. پس بنابراین این روایت مربوط به صورتی که شروع در عده نکرده نمی‌شود. این هم یک اشکال دیگر.

اشکال دیگری حاج آقا در مورد این روایت مطرح کردند، آن این است که این روایت دو فقره دارد. یک فقره این هست که ازدواجش قبل ان تنقضی عدتها باطل است، که آن موضوعش را قبل ان تنقضی عدتها قرار داده.

ما قائل به این می‌شویم. ولی بحث سر این هست که در ذیل، آن چیزی که آقای خویی می‌خواهند به آن تمسک کنند، ذیل روایت است. «فَأَيْنَ مَا بَلَغَنَا عَنْ أَبِيكَ فِي الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَداً» این عبارتی که اسحاق بن عمار از امام صادق نقل می‌کند، «إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَداً» این عبارت مورد استناد هست. این عبارت که در آن فی عدتها دارد. پس بنابراین این، آن‌که قبل ان تنقضی عدتها نسبت به بطلان تزویج است. ما بطلان تزویج هم قائل هستیم. ولی حرمت ابد موضوعش فی عدتها هست. حالا این یک ادامه‌ای دارد که این ادامه را ان‌شاءالله در جلسة بعد صحبت می‌کنیم. من فقط حالا اینجا یک نکته‌ای را اشاره کنم. در حدیث من بلغ حاج آقا یک استظهاری دارند، می‌گویند که ظاهر من بلغه شیءٌ من الصواب این است که به عبارت معتبر رسیده باشد. یکی از شواهدش همین است «فَأَيْنَ مَا بَلَغَنَا عَنْ أَبِيكَ فِي الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَداً» این ظاهرش این نیست که می‌خواهد بگوید که یک روایت غیر معتبر وارد شده. نه، ما بلغنا عن ابیک یعنی یک روایت معتبر وارد شده. البته روایت معتبر ممکن است مطابق واقع باشد، ممکن است مطابق واقع نباشد. ولی به هر حال باید یک روایت. این نمی‌خواهد یک روایت که معلوم نیست معتبر باشد، معتبر نباشد را معارض قرار بدهد با فرمایش امام صادق علیه السلام. ظاهر «فَأَيْنَ مَا بَلَغَنَا» همان فرمایشی هست که حاج آقا می‌فرمایند که مراد بلغنا به عبارت معتبر. حالا ادامة بحثی که حاج آقا اینجا دارند، آن را در جلسة آینده دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان